

مصاحبه با مرحوم حجت الاسلام علی اکبر ابوترابی

« هجوم مأموران حکومتی به مدرسه فیضیه قم »

بخشی از مصاحبه سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران با مرحوم حجت الاسلام علی اکبر ابوترابی در تاریخ

۰۷/۱۰/۱۳۷۲

« هجوم مأموران حکومت پهلوی به مدرسه فیضیه قم ۰۲/۰۱/۱۳۴۲ »

روز شهادت امام صادق (ع) بود که اینها خون زیادی در مدرسه فیضیه ریختند. صبح آن روز برنامه ای به مناسبت شهادت آقا امام صادق (ع) در مدرسه حجتیه بود که دیدیم یک عده صلوات های بی جایی می فرستند، ولی چون مدیریت مدرسه حجتیه تقریباً با آقای شریعتمداری بود، دیگر بیشتر از حد در صلوات پیش نرفتند، ولی کاملاً محسوس بود که یک جمع خاصی در مجلس شرکت کرده اند.

عصر همان روز در مدرسه فیضیه برنامه ای بود که باز ما در آن شرکت داشتیم. حضرت آیت ا... گلپایگانی و مرحوم آقای حاج انصاری هم تشریف آورده بودند، منبری مشهور قمی نیز منبر تشریف بردند که دیدیم صبح یک عده شعار صلوات دادند. مرحوم آقای حاج آقا انصاری دیدند که شعارهای صلوات بی جاست و قطع نمی شود، فرمودند دیگر از این به بعد کسی صلوات نفرستد که باز آنها بعد از شعار صلوات را ادامه دادند. برای شاهنشاه آریامهر و ولیعهد شعار دادند که با دادن این شعار، مردم متوجه اینها شدند که با آنها برخورد کنند. آنها هم اسلحه کشیدند و باتوم و وسایلی را که همراهشان داشتند، بکار بردند که از خودشان دفاع کنند، ولی خوب چون جمعیت زیاد بود، بر اینها غلبه پیدا کردند و اینها را زدند و از مدرسه فیضیه فرار کردند و بیرون رفتند. بعد از اینکه از مدرسه فیضیه فرار کردند، با هماهنگی شهربانی و بقیه نیروها خودشان را به پشت بام مدرسه رساندند و از بالا شروع به تیراندازی کردند.

قهرآ این تیراندازی از پشت بام مدرسه فیضیه، باعث شد افرادی که در داخل مدرسه آمادگی برخورد با اینها را پیدا کرده بودند و با چوب و آجر اینها را از مدرسه بیرون کرده بودند، به داخل حجره ها پناه ببرند، چون اینها بالای پشت بام بودند، هم مسلح و هم مسلط. ما هم داخل یکی از حجره های طبقه دوم شدیم. بعد که طلاب حاضر در مدرسه فیضیه به داخل حجره ها رفتند، اینها همراه با نیروی سرباز زیادی از پشت بام ریختند داخل مدرسه و در حجره ها را شکستند و حجره به حجره بیرون می آوردند و شدیداً می زدند. حالا اگر کسی زنده می ماند، تا بیرون او را می کشیدند و می انداختند توی ماشین تا ببرند، اگر هم کسی این وسط ها از بین می رفت که خوب دیگر از بین می رفت. ولی کسی از دست اینها جان سالم به در نمی برد، اگر هم به بیرون می رسید، با بدن خونی و مجروح بود.

ما حدود بیست نفری داخل یک اتاق بودیم. تنها کاری که کردیم، در اتاق را خیلی محکم از پشت بستیم و وقتی اینها به در اتاق حمله کردند، ده، بیست نفری پشت در را طوری نگه داشتیم که هرچه آنها ضربه می زدند، در باز نمی شد و صدای مان را هم در نمی آوردیم که اینها فکر کنند که در این اتاق از پشت بسته است. به هر حال دیگر فرصت اینکه دفاع بکنیم نبود، چون آنها هم در پشت بام، هم در داخل، هم در طبقه دوم جمع زیادی بودند. ما هم تا ساعت ۱۰ شب داخل حجره طبقه دوم بودیم و بعد از آن در تاریکی توانستیم از پشت بام و رودخانه از فیضیه خارج بشویم